اَلدَّرسُ السّابِعُ برگرد

أَنْتَ الَّذي فِي السَّماءِ عَظَمَتُكَ، وَ فِي الْأَرْضِ قُدْرَتُكَ وَ فِي اَلْبِحارِ عَجائِبُكَ. أَميرُ الْمُؤمِنينَ عَليٌّ عليه السلام
تو کسی هستی که بزرگی‌ات در آسمان و توانمندی‌ات در زمین و شگفتی‌هایت در دریاهاست.

اَلدَّرْسُ السّابِعُ (درس هفتم)

يا مَنْ فِي اَلْبِحارِ عَجائِبُهُ مِن دُعاءِ الْجَوشَنِ الْكَبيرِ
ای آنکه شگفتی‌هایش در دریاهاست. از دعای جوشن کبیر

يُشاهِدُ أَعضاءُ الْأُسرَةِ فِلْماً رائِعاً عَنِ الدُّلفينِ الَّذي أَنقَذَ إِنساناً مِنَ الْغَرَقِ، وَ أَوْصَلَهُ إِلَى الشّاطِئِ.
** مترادف أَنقَذَ: أَنجَى، خَلَّصَ، اِسْتَنقَذَ (نجات داد)
اعضای خانواده فیلمی جالب دربارهٔ دلفینی که انسانی را از غرق شدن نجات داده و او را به ساحل رسانده است، می‌بینند.

حامِدٌ: لا أُصَدِّقُ؛ هذا أَمرٌ عَجيبٌ. يُحَيِّرُني جِدّاً.
حامد: باورنمی کنم، این چیزی شگفت انگیز است. خیلی مرا به حیرت می‌اندازد. (حیران می‌کند)

اَلْأَبُ: يا وَلَدي، لَيْسَ عَجيباً، لِأَنَّ الدُّلفينَ صَديقُ الْإِنسانِ فِي الْبِحارِ.
پدر:ای پسرم عجیب نیست، زیرا دلفین دوست انسان در دریاهاست.

صادِقٌ: تَصديقُهُ صَعبٌ !يا أَبي، عَرِّفْنا عَلىٰ هذَا الصَّديقِ.
صادق: ای پدرم، باور کردنش سخت است! ما را با این دوست آشنا کن.

اَلْأَبُ: لَهُ ذاكِرَةٌ قَوِيَّةٌ، وَ سَمْعُهُ يَفوقُ سَمْعَ الْإِنسانِ عَشْرَ مَرّاتٍ،
پدر: او حافظه‌ای قوی دارد، و شنوائی‌اش ده برابر بر شنوایی انسان برتری دارد.

وَ وَزنُهُ يَبلُغُ ضِعْفَي وَزنِ الْإِنسانِ تَقريباً، وَ هوَ مِنَ الْحَيَواناتِ اللَّبونَةِ الَّتي تُرضِعُ صِغارَها.
و وزنش تقریباً به دوبرابر وزن انسان می‌رسد، و آن از جانداران پستانداری است که به بچه هایش شیر می‌دهد.

نورا :إِنَّهُ حَيَوانٌ ذَكيٌّ يُحِبُّ مُساعَدَةَ الْإِنسانِ؟ أَ لَيْسَ كَذٰلِكَ؟
نورا: او جانداری باهوش است که کمک کردن به انسان را دوست دارد! آیا این طور نیست؟

اَلْأَبُ : بَلىٰ؛ بِالتَّأكيدِ، تَستَطيعُ الدَّلافينُ أَنْ تُرشِدَنا إِلىٰ مَكانِ سُقوطِ طائِرَةٍ أَوْ مَكانِ غَرَقِ سَفينَةٍ.
پدر: آری، البته(بطور حتم)، دلفین‌ها می‌توانند ما را به جای سقوط هواپیمایی یا جای غرق شدن کشتی‌ای راهنمایی کنند.

اَلْأُمُّ: تُؤَدّي الدَّلافينُ دَوراً مُهِمّاً فِي الْحَربِ وَ السِّلْمِ، وَ تَكْشِفُ ما تَحْتَ الْماءِ مِنْ عَجائِبَ وَ أَسرارٍ،
مادر: دلفین‌ها نقش مهمی در جنگ وصلح ایفا می‌کنند، و آنچه را زیر آب است از شگفتی‌ها و رازها کشف می‌کنند.

وَ تُساعِدُ الْإِنسانَ عَلَى اكْتِشافِ أَماكِنِ تَجَمُّعِ الْأَسماكِ.
و به انسان در یافتن جاهای گرد هم آمدن ماهیان کمک می‌کنند.

DaneshSad
دانش صد

صادِقٌ: رَأَيْتُ الدَّلافينَ تُؤَدّي حَرَكاتٍ جَماعيَّةً؛ فَهَلْ تَتَكَلَّمُ مَعاً؟
صادق: دلفین‌ها را دیده‌ام که حرکت‌های گروهی انجام می‌دهند؛ آیا باهم سخن می‌گویند؟

اَلْأُمُّ : نَعَم؛ قَرَأْتُ في مَوسوعَةٍ عِلْميَّةٍ أَنَّ الْعُلَماءَ يُؤَكِّدونَ أَنَّ الدَّلافينَ تَسْتَطيعُ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِاسْتِخدامِ أَصواتٍ مُعَيَّنَةٍ،
مادر: بله؛ در دانشنامه‌ای علمی خواندم که دانشمندان تاکید می‌کنند که دلفین‌ها می‌توانند با به کارگرفتن صداهایی مشخص سخن بگویند،

وَ أَنَّها تُغَنّي كَالطُّيورِ، وَ تَبكي كَالْأَطفالِ، وَ تَصْفِرُ وَ تَضحَكُ كَالْإِنسانِ.
واینکه آن‌ها مانند پرندگان آواز می‌خوانند، و مانند کودکان گریه می‌کنند، و مثل انسان سوت می‌زنند و می‌خندند.

نورا :هَلْ لِلدَّلافينِ أَعداءٌ؟ نورا:آیا دلفین‌ها دشمن دارند؟

اَلْأَبُ: بِالتَّأكيدِ، تَحسَبُ الدَّلافينُ سَمَكَ الْقِرْشِ عَدوّاً لَها،
پدر: البته، دلفین‌ها کوسه ماهی را دشمن خودشان به شمار می‌آورند،

فَإِذا وَقَعَ نَظَرُها عَلىٰ سَمَكَةِ الْقِرْشِ، تَتَجَمَّعُ بِسُرعَةٍ حَولَها، وَ تَضرِبُها بِـأَنْوفِـهَا الْحادَّةِ وَتَقتُلُها.
و هرگاه نگاهشان به کوسه ماهی بیفتد، به سرعت دورش جمع می‌شوند، و آن را با بینی‌های تیزشان می‌زنند و می‌کُشند.

نورا: وَ هَل يُحِبُّ الدُّلفينُ الْإِنسانَ حَقّاً؟ نورا: و آیا به راستی دلفین انسان را دوست دارد؟

اَلْأَبُ : نَعَم؛ تَعالَي نَقرَأْ هٰذَا الْخَبَرَ في الْإِنترِنت ... سَحَبَ تَيّارُ الْماءِ رَجُلاً إِلَى الْأَعماقِ بِشِدَّةٍ،
پدر: بله، بیا این خبر را در اینترنت بخوانیم... جریان آب مردی را به شدّت به اعماق [دریا] کشید،

وَ بَعدَ نَجاتِهِ قالَ الرَّجُلُ: رَفَعَني شَيءٌ بَغتَةً إِلَى الْأَعلىٰ[38] بِقوَّةٍ، ثُمَّ أَخَذَني إِلَى الشّاطِئِ
و آن مرد پس از نجاتش گفت: ناگهان چیزی مرا با زور (با قدرت) به سمت بالا برد، سپس مرا به ساحل برد

وَ لَمّا عَزَمْتُ أَنْ أَشكُرَ مُنقِذي، ما وَجَدْتُ أَحَداً، وَلٰكِنّي رَأَيتُ دُلفيناً كَبيراً يَقفِزُ قُربي في الْماءِ بِفَرَحٍ.
و وقتی که تصمیم گرفتم که از نجات دهنده‌ام سپاسگزاری کنم، کسی را نیافتم، ولی دلفین بزرگی را دیدم که نزدیکم با شادمانی در آب می‌جهید.

اَلْأُمُّ: إِنَّ الْبَحرَ وَ الْأَسماكَ نِعمَةٌ عَظيمَةٌ مِنَ اللّٰهِ.
مادر: بی‌گمان دریا و ماهی‌ها نعمتی بزرگ ازجانب خداوندند.

قالَ رَسولُ اللّٰهِ ﷺ: فرستادهٔ خداوند ﷺ فرموده است:

اَلنَّظَرُ في ثَلاثَةِ أَشياءَ عِبادَةٌ: نگاه کردن به سه چیز عبادت است:

اَلنَّظَرُ في الْمُصحَفِ، وَ النَّظَرُ في وَجهِ الْوالِدَينِ، وَ النَّظَرُ في الْبَحرِ.
نگاه کردن به قرآن، به چهرهٔ پدر و مادر، و به دریا.

[38] **الْأَعلَى:** اسم تفضيل بر وزن الأفعَل للمذكر در اينجا به معناى «بالا»

DaneshSad
دانش صد

✿ اَلْمُعجَم ✿ برگرد

أَدّیٰ: **ایفا کرد، منجر شد**	تَجَمَّعَ: **جمع شد**	ضِعْف: **برابر «ضِعْفَین :دو برابر»**
أرْشَدَ: **راهنمایی کرد**	تَیّار: **جریان**	طُیور: **پرندگان «مفرد: طَیر »**
أَرْضَعَ: **شیر داد**	جَماعيّ: **گروهی**	عَرَّفَ: **معرّفی کرد**
أعلیٰ: **بالا، بالاتر**	حادّ: **تیز**	عَزَمَ: **تصمیم گرفت**
أَنْفَقَ: **انفاق کرد**	دَلافین: **دلفین‌ها**	غَنّیٰ: **آواز خوانْد**
أُنوف: **بینی‌ها «مفرد: أَنْف»**	دَوْر: **نقش**	قَفَزَ: **پرید، جهش کرد**
أوْصَلَ: **رسانید**	ذاكِرَة: **حافظه**	لَبونَة: **پستاندار**
بِحار: **دریاها «مفرد: بَحْر»**	رائِع: **جالب**	كَذٰلِكَ: **همین طور**
بَكیٰ: **گریه کرد**	سَمَكُ الْقِرْش: **کوسه ماهی**	مُنقِذ: **نجات دهنده**
بَلَغَ: **رسید**	شاطِئ: **ساحل «جمع :شَواطِئ»**	مَوسوعَة: **دانشنامه**
بَلیٰ: **آری**	صَفَرَ ـَ: **سوت زد**	

🕮 حَولَ النَّصّ برگرد

✍عیِّنِ الصَّحیحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرسِ. ✓ ✗

١- اَلدُّلفینُ مِنَ الْحَیَواناتِ اللَّبونَةِ الَّتي تُرضِعُ صِغارَها. ✓
دلفین از جانداران پستانداری است که بچه هایش را شیر می‌دهد.

٢- یُؤَدّي سَمَكُ الْقِرشِ دَوراً مُهِمّاً في الْحَربِ وَ السِّلْمِ. ✘
کوسه‌ماهی نقش مهمی در جنگ و صلح ایفا می‌کند.

٣- سَمْعُ الْإنسانِ یَفوقُ سَمْعَ الدُّلفینِ عَشْرَ مَرّاتٍ. ✘
شنوایی انسان ده برابر بالاتر از شنوایی دلفین است.

٤- سَمَكُ الْقِرشِ صَدیقُ الْإنسانِ في الْبِحارِ. ✘
کوسه‌ماهی دوست انسان در دریاها است.

٥- سَمَكُ الْقِرْشِ عَدوُّ الدَّلافینِ. ✓
کوسه ماهی دشمن دلفین‌هاست.

٦- لِلدَّلافینِ أُنوفٌ حادَّةٌ. ✓
دلفین ها بینی‌های تیزی دارند.

DaneshSad
دانش صد

إعلَموا برگرد

«اَلجارُّ وَ الْمَجرورُ»

جارِر بر وزن فاعل= اسم فاعل (جر دهنده+ اسم مجرور به حرف جر ـِ ـٍ ـٍ ينِ ينَ)

در زبان فارسی به حروفی مانند «به، برای، بر، در، از» حروف اضافه و در عربی حروف جر می‌گویند.

به حروف « مِنْ ، في ، إلىٰ ، عَلىٰ ، بِـ ، لِـ ، عَنْ ، كَـ » در دستور زبان عربی «حروف جر» می گویند. این حروف به همراه کلمهٔ بعد از خودشان معنای جمله را کامل‌تر می‌کنند.

مثال: مِنْ قَريَةٍ، فِي الْغابَةِ، إِلَى الْمُسلِمينَ، عَلَى الْوالِدَيْنِ، بِالْحافِلَةِ، لِلّهِ، عَنْ نَفْسِهِ، كَجَبَلٍ
از روستا — در جنگل — به سوی مسلمانان — بر پدر و مادر — با اتوبوس — از آنِ خدا — از خودش — مانند کوهی

به حرف جر، **جارّ** و به یک اسم بعد از آن **مجرور** و به هر دو اینها «**جار و مجرور**» می‌گویند.

جارّ و مجرور: فـي الْـمُداراةِ.
حرف جرّ — مجرور به حرف جرّ

أَهَمُّ مَعاني حُروفِ الْجَرِّ

مِنْ	از

﴿ ...حَتّىٰ تُنفِقوا مِمّا تُحِبّونَ﴾ آلِ عِمران:92
تا انفاق کنید از آنچه دوست می‌دارید. (مِمّا = مِنْ + ما)

﴿ ...أساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ﴾ الإنسان: ٢١
دست بندهایی از جنس نقره

مِنْ هُنا إلىٰ هُناكَ : از اینجا تا آنجا

حتّى + فعل ☜ حتی وصل: تا اینکه رسید
حتّى(حرف جر) + اسم ☜ حتّى مطلع الفجر: تا سپیده دم
مِن + مَن یا ما : ادغام صورت می‌گیرد
مِمَّ (مِن + ما)

في	در

﴿هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ ما فِـي الْأَرْضِ جَميعاً﴾ اَلبَقَرَة: ٢٩
او کسی است که همهٔ آنچه را در زمین است برایتان آفرید.

اَلنَّجاةُ فِي الصِّدقِ. رَسولُ اللّهِ ﷺ رهایی در راستگویی است.

عَيِّن حرف «إلى» مختلفاً في المعنى:

إلىٰ (إلَى)	به، به سوی، تا

﴿سُبحانَ الَّذي أسْرىٰ بِعَبدِهِ لَيلاً مِنَ الْمَسجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسجِدِ الْأَقْصىٰ﴾ الإسراء: 1
پاک است کسی که بنده‌اش را در شبی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی حرکت داد.

﴿قالَ كَمْ لَبِثْتَ** قالَ لَبِثْتُ يَوْماً أوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالَ بَل لَبِثْتَ مائَةَ عامٍ فَانْظُرْ إِلىٰ طَعامِكَ وَ شَرابِكَ﴾ اَلبَقَرَة: ٢٥٩
گفت: «چقدر درنگ کردی**؟» گفت: «یک روز یا بخشی از یک روز درنگ کردی». گفت: «نه، بلکه صد سال درنگ کردی؛ به خوراکت و نوشیدنی‌ات بنگر.» **كَمْ لَبِثْتَ: چقدر درنگ کرده‌ای؟ منظور این است که «چه مدتی در اینجا به سر برده‌ای؟»

✓ كانَ الْفَلّاحُ يَعْمَلُ فِي الْمَزرَعَةِ مِنَ الصَّباحِ إِلَى اللَّيلِ. کشاورز از صبح تا شب در مزرعه کار می‌کرد.
تای زمانی

لبث: درنگ کرد، ماند، اقامت کرد

DaneshSad دانش صد

عَلیٰ(عَلَی)	بر، رویِ، به زیانِ

اَلنّاسُ عَلیٰ دینِ مُلوکِهِم. رَسولُ اللهِ ﷺ مردم بر دین پادشاهانشان هستند .

عَلَیْکُمْ بِمَکارِمِ الْأخلاقِ فَإِنَّ رَبّي بَعَثَني بِها. رَسولُ اللهِ ﷺ

به صفات برتر اخلاقی پایبند باشید، زیرا پروردگارم مرا به‌خاطر آن فرستاده است.

نکته: «**عَلَیکُمْ**» اصطلاحی است که از معنای «جار و مجرور» خارج شده و معنای فعل یافته است.

علی:
معنای حرف اضافه(بر، روی)
معنای اسمی(زیان)
معنای فعلی(=یجب: واجب است، باید باشید)

اَلدَّهْرُ یَوْمانِ؛ یَومٌ لَکَ وَ یَومٌ عَلَیْکَ. أمیرُ الْمُؤمنینَ عليٌّ عَلَیهِ السَّلامُ

روزگار دو روز است؛ روزی به سودت و روزی به زیانت.

اَلْحَقیبَةُ عَلَی الْمِنضَدَةِ. کیف روی میز است.

مفهوم مکانی

بِـ	به‌وسیلهٔ، در

﴿اِقْرَأ وَ رَبُّکَ الْأکْرَمُ الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ اَلعَلَق: 3 و 4

بخوان و پروردگارت گرامی‌ترین است؛ همان که به‌وسیلهٔ قلم یاد داد.

﴿وَ لَقَد نَصَرَکُمُ اللّٰهُ بِبَدرٍ﴾ آلِ عِمران: 123 و خدا شما را در[جنگ] بدر یاری کرد.

بـ : به وسیله ، با ، در، تاثیر در معنای فعل

بـ + مکان = در

لِـ	برای، از آنِ(مالِ)، داشتن

﴿لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرْضِ﴾ اَلنِّساء:۱۷۱

آنچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ اوست.

لِکُلِّ ذَنبٍ تَوبَةٌ إلّا سوءَ الْخُلُقِ. رَسولُ اللهِ ﷺ

هر گناهی جز بداخلاقی توبه دارد.

﴿لَکُم دینُکُم وَ لِيَ دینِ[1] ﴾ اَلکافِرون: ٦

دین شما از آنِ خودتان و دین من از آنِ خودم.

لِماذا رَجَعْتَ ؟ لِأَنّي نَسیتُ مِفتاحي. برای چه برگشتی؟ _برای اینکه کلیدم را فراموش کردم.

حرکت: لِـ: مکسور / لـ + ضمیر + لَ مثل: لَهُ
معنای مالکیت و اختصاص : برای، مالِ، از آن
معنای فعلی: داشتن اول جمله اسمیه
برای تعلیل: برای اینکه ، برای چه

عَنْ	از، دربارهٔ

﴿ وَ هُوَ الَّذي یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفو عَنِ السَّیِّئاتِ... ﴾ اَلشّورَی: ۲۵

او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و از بدی‌ها در می‌گذرد...

﴿ وَ إذا سَأَلَکَ عِبادي عَنّي فَإِنّي قَریبٌ... ﴾ البقرة: ۱۸٦

و اگر(هرگاه) بندگانم از تو دربارهٔ من بپرسند، قطعاً من[به آنان] نزدیکم.

عن + مَن یا ما : ادغام صورت می گیرد

عَمَّ (عن + ما)

عن + ن (نون وقایه) + ي = عَنّـی

کَـ	مانندِ

فَضلُ الْعالِمِ عَلیٰ غَیرِهِ کَفَضلِ النَّبيِّ عَلیٰ أُمَّتِهِ. رَسولُ اللهِ ﷺ

برتری دانشمند بر غیر خود مانند برتری پیامبر بر امّت خودش است.

شعر حروف جرّ:
باء و تاء و کاف و لام و واو و مُنذُ مُذْ خلا
رُبَّ حاشا مِنْ عَدا فِي عَنْ إلَی حَتّی عَلَی

۱- **دینِ**، به معنی(**دین من**) چون در اصل بوده **دیني**

DaneshSad
دانش صد

إختَبِر نَفسَكَ(۱): عيِّنِ الْمَحَلَّ الْإعرابيَّ لِلْكَلماتِ الْمُلَوَّنَةِ.

۱- « اَلْعِلْمُ خَيرٌ مِنَ الْمالِ. اَلْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أنْتَ تَحْرُسُ الْمالَ. » امیر المؤمنین علیؑ

علم بهتر از ثروت است. علم از تو محافظت می‌کند در حالیکه تو از ثروت محافظت می‌کنی!

- خَيرٌ: خبر / اَلْعِلْمُ: مبتدأ / الْمالِ: مفعول به

۲- ﴿قُلْ سيروا فِي الْأَرضِ ... ﴾ العنکبوت: ۲۰

بگو در زمین سیر و سیاحت کنید. فِي الْأَرضِ: جارّ و مجرور

نونُ الْوِقايَةِ

در متن درس کلمات «يُحَيِّرُني» وَ «أَخَذَني» را مشاهده کردید.

وقتی که فعلی به ضمیر «ی» متّصل می‌شود، نون وقایه بین فعل و ضمیر واقع می‌شود؛ مثال :

يَعرِفُني: مرا می‌شناسد. اِرْفَعْني: مرا بالا ببر.

أَخَذَني :مرا بُرد. يُحَيِّرُني: مرا حیران می‌کند.

نون وقایه - بیشتر بدانیم

میان فعل و ضمیر یای متکلم باید نون وقایه بیاید. در این حالت ضمیر (ی)مفعول است و فعل متعدّی. (فعل متعدّی: فعلی که مفعول می گیرد.)

أعْطِني / أَعْطيني / سامِحيني

- اِنْصَحوني مرا نصیحت کنید. (اِنصَحوا+نِ+ي)

- هی حَذَّرَتْني او به من هشدار داد.(حَذَّرَتْ+نِ+ي)

- أنتَ تَحفَظُني تو مرا نگه می‌داری. (تَحفَظُ+نِ+ي)

- هم يَحتَرِمونَني آنها به من احترام می‌گذارند. (يَحتَرِمونَ+نِ+ي)

- هُنَّ أَنقَذْنَني آنها مرا نجات دادند.(أَنقَذْنَ+نِ+ي)

- أعطاني خُبزاً به من یک نان داد. (أَعْطَىٰ + ن + ي)

- هنگامی که دو حرف جرّ «مِن» و «عَن» نیز به ضمیر «ی» وصل شوند، نون وقایه میانشان مي‌آید؛

مثال: مِنْ + ي = مِنّي / عَنْ + ي = عَنّي

- گاهی بین حروف (إنّ، أنّ، لکنّ، لیت و لعلّ) و ضمیر متکلم (ي) نون وقایه می‌آید. مثال: إنّي یا إنّني

هر نونی، نون وقایه نیست:

۱) نونی که از حروفِ اصلیِ فعل باشد، آن نون، نون وقایه نیست.

صوني (صان)- لاتكوني (كان)- لا تحزني (حزن) –لا تضمني (ضمن) - اِحضني (حضن) –لا تشحني (شحن) – اِدفني (دفن)

أُسكني (سكن) – عيِّني (عين) – بَيِّني (بين) – أحسِني (حسن) – تُغنّي (غنى)

۲) وقتی فعل، فعل لازم باشد، اصلا نون وقایه کاربرد ندارد.

۳) نون کنارِ اسم، نونِ وقایه نیست؛ چون بین اسم و «ی» نون وقایه نمی‌آید. كتابي (كتاب+ ي)

عَيني (عَين + ي) – حُزني (حُزن +ي) – مساكِني (مساكن + ي) – مَدفني (مدفن + ي)

DaneshSad
دانش صد

إختَبِر نَفسَكَ(۲): تَرْجِمْ هٰذِهِ الْجُمَلَ.

۱) ﴿رَبِّ اجْعَلْنـي مُقيمَ الصَّلاةِ﴾ ابراهیم:۴۰

✍ پروردگارا مرا برپادارندهٔ نماز قرار بده. (اجْعَلْ+نِ+ـي)

۲) أللّٰهُمَّ انْفَعْني بِما عَلَّمْتَني وَ عَلِّمْني ما يَنفَعُني. رسول الله ﷺ

✍ خدایا مرا بهره‌مند کن به وسیله آنچه که به من آموختی و به من بیاموز آنچه را که به من سود می‌رساند.
(انْفَعْ+نِ+ي)/ (عَلَّمْتَ+نِ+ي) / (عَلِّمْ+نِ+ي) / (يَنفَعُ+نِ+ي)

۳) إنَّ اللّٰهَ أمَرَني بِمُداراةِ النّاسِ كَما أمَرَني بِإقامةِ الْفرائِضِ. رسول الله ﷺ

✍ براستی خداوند مرا به مدارا کردن با مردم فرمان داد، همانطور که مرا به برپائی واجبات دینی فرمان داده بود.(أمَرَ+نِ+ي)

۴) أللّٰهُمَّ اجْعَلْني شكوراً وَ اجْعَلْني صَبوراً وَ اجْعَلْني في عَيني صغيراً وَ في أعيُنِ النّاسِ كَبيراً. رسول الله ﷺ

✍ خدایا مرا بسیار سپاسگزار و بسیار شکیبا گردان و مرا در چشم (نظر) خودم کوچک و در چشمان (أنظار) مردم بزرگ گردان.
(اجْعَلْ+نِ+ي)

❐ **در گروه‌های دو نفره، شبیه گفت‌وگوی زیر را اجرا کنید.**



حِوارٌ برگرد

(مَعَ مُشرِفِ[۱] خَدَماتِ الْفُندُقِ)

گفتگو (با مدیر داخلی خدمات هتل)

◆ اَلسّائِحُ (گردشگر)	◆ مسؤولُ الاِسْتِقبالِ (مسئول پذیرش)
عَفواً؛ مَن هوَ مَسؤولُ تَنظيفِ[۲] الْغُرَفِ وَ الْحِفاظِ عَلَيها؟ ببخشید ، چه کسی مسئول تمیز کردن اتاق‌ها و نگهداری از آنهاست؟	**اَلسَّيِّدُ دِمَشقيّ مُشرِفُ خَدَماتِ غُرَفِ الْفُندُقِ.** **مَا هيَ الْمُشكِلَةُ؟** آقای دمشقی مدیر داخلی خدمات اتاق‌های هتل است. مشکل چیست؟
لَيسَتِ الْغُرَفُ نَظيفَةً، و فيها نَواقِصُ. اتاق‌ها تمیز نیستند و کمبودهایی (کاستی‌هایی) در آنهاست.	**أعتَذِرُ مِنكَ؛ رَجاءً، اِستَرِحْ؛ سَأتَّصِلُ[۳] بِالْمُشرِفِ.** از شما معذرت می‌خواهم ، لطفا استراحت کن با مدیر داخلی تماس خواهم گرفت.
مَسؤولُ الاِسْتِقبالِ يَتَّصِلُ بِالْمُشرِفِ وَ يَأتي الْمُشرِفُ مَعَ مُهَندِسِ الصِّيانَةِ[۴] . مسئول پذیرش با مدیر داخلی تماس می‌گیرد و مدیر داخلی همراه مهندس تعمیرات می‌آید.	
مُشرِفُ خَدَماتِ الْفُندُقِ (مدیر داخلی خدمات هتل)	**اَلسّائِحُ** (گردشگر)
ما هيَ الْمُشكِلَةُ، يا حَبيبي؟! دوست من، مشکل چیست؟	**لَيسَتْ غُرفَتي وَ غُرَفُ زُمَلائي نَظيفَةً، و فيها نَواقِصُ.** اتاق من و اتاق‌های همکارانم تمیز نیستند، و در آنها کمبودهایی است.

DaneshSad
دانش صد

سَيَأتي عُمّالُ التَّنظيفِ، وَ مَا الْمُشكِلاتُ الْأُخْرىٰ؟ کارگران نظافت خواهند آمد، و مشکلات دیگر چیست؟	فِي الْغُرفَةِ الْأولىٰ سَرِيرٌ[5] مَكسورٌ، دراتاق اول تختی شکسته است، وَ فِي الْغُرفَةِ الثّانيَةِ شَرشَفٌ[6] ناقِصٌ، و در اتاق دوم يك ملحفه کم است، وَ فِي الْغُرفَةِ الثّالِثَةِ الْمُكَيِّفُ لا يَعمَلُ. و دراتاق سوم کولر کار نمی‌کند.
نَعتَذِرُ مِنكُم. از شما عذرخواهی می‌کنیم. سَنُصَلِّحُ[7] كُلَّ شَيءٍ بِسُرعَةٍ؛ عَلىٰ عَيني. همه چیز را باسرعت تعمیر خواهیم کرد؛ به روی چشم	تَسلَمُ عَينُكَ! چشمت بی بلا.

۱- **مُشْرِف:** مدیر داخلی
۲- **تَنظیف:** پاکیزگی
۳- **أتَّصِلُ:** تماس می گیرم
٤- **صيانَة:** تعمیرات
٥- **سَرير:** تخت
٦- **شَرشَف:** ملافه
۷- **نُصَلِّحُ:** تعمیر می‌کنیم
۸- **تَسلَمُ عَينُكَ:** چشمت سالم باشد

التَّمارين برگرد

● اَلتَّمْرينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُملَةَ الصَّحيحَةَ وَ غَيرَ الصَّحيحَةِ حَسَبَ الْحَقيقةِ وَ الْواقِعِ. ✓ ✗

۱- عِندَما يَنقَطِعُ تَيّارُ الْكَهرَباءِ فِي اللَّيلِ، يَغرَقُ كُلُّ مَكانٍ فِي الظَّلامِ. ✓
هنگامی که در شب جریان برق قطع می‌شود ، همه جا در تاریکی فرو می‌رود.

۲- اَلطّاووسُ مِنَ الطُّيورِ الْمائيَّةِ يَعيشُ فَوقَ جِبالٍ ثَلجيَّةٍ. ✗
طاووس از پرندگان آبزی است، که بر فراز کوه‌های برفی زندگی می‌کند.

۳- اَلْمَوسوعَةُ مُعْجَمٌ صَغيرٌ جِدّاً يَجْمَعُ قَليلاً مِنَ الْعُلومِ. ✗
دانشنامه، فرهنگ لغت بسیار کوچکی است که اندکی از دانش‌ها را در برمی‌گیرد.

٤- اَلشّاطِئُ مِنطَقَةٌ بَرّيَّةٌ بِجِوارِ الْبِحارِ وَ الْمُحيطاتِ. ✓
ساحل منطقه‌ای خشک (بیابانی) در کنار دریاها و اقیانوس‌هاست.

٥- اَلْأَنْفُ عُضوُ التَّنَفُّسِ وَ الشَّمِّ[1]. ✓
بینی عضو نفس کشیدن و بوئیدن است.

٦- اَلْخُفّاشُ طائِرٌ مِنَ اللَّبوناتِ. ✓
خفاش پرنده‌ای از پستانداران است.

۱- شَمّ : بویایی

DaneshSad دانش صد

● اَلتَّمْرينُ الثّاني: ضَعْ في الْفَراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً مِنَ الْكَلِماتِ التّاليَةِ. «كَلِمَتانِ زائِدَتانِ»

أُنوف / دَوْرَ / قَفَزَ / بَلَغْنا / أَسرىٰ / أَساوِرَ / الذّاكِرَة / تَيّارٌ

أنوف(بینی‌ها)، دَوْر(نقش)، قَفَزَ(پرتاب کرد)، بَلَغْنا(رسیدیم)، أسرَی(شبانه حرکت داد)، أساوِر(دستبندهایی)، الذّاكِرَة(حافظه)، تَيّار(جریان)

۱- اِشتَرَى أَبي لِأُختي الصَّغيرَةِ ..... مِنْ ذَهَبٍ. ✍ أَساوِرَ (مفردش الْأُسْوار، سِوار)

پدرم برای خواهرکوچکم (دستبندهایی) از طلا خرید.

۲- كانَ كُلُّ طالِبٍ يَلعَبُ ..... هُ بِمَهارَةٍ بالِغَةٍ. ✍ دَوْرَ

هردانش آموزی (نقشـــ)ـش را با مهارتی کامل بازی می‌کرد.

۳- قالَ الطُّلّابُ: ..... السَّنَةَ السّادِسَةَ عَشْرَةَ مِنَ الْعُمرِ. ✍ بَلَغْنا

دانش آموزان گفتند: به سال شانزدهم از عمر (رسیدیم) یعنی شانزده سال کامل شدیم.

٤- عَصَفَتْ رياحٌ شَديدَةٌ وَ حَدَثَ ..... في ماءِ الْمُحيطِ. ✍ تَيّارٌ

بادهایی شدید وزید و (جریانی) در آب اقیانوس رخ داد.

٥- أَنصَحُكَ بِقِراءَةِ كِتابٍ حَولَ طُرُقِ تَقويَةِ ..... لِأَنَّكَ كَثيرُ النِّسيانِ. ✍ الذّاكِرَةِ

تو را به خواندن کتابی دربارهٔ راه‌های تقویت (حافظه) سفارش می‌کنم چون تو خیلی فراموشکار هستی.

٦- لَدَينا زَميلٌ ذَكيٌّ جِدّاً ..... مِنَ الصَّفِّ الْأَوَّلِ إِلَى الصَّفِّ الثّالِثِ. ✍ قَفَزَ

همکلاسی بسیار باهوشی داریم که از کلاس اول به کلاس سوم (جهش کرد).

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ :تَرجِمِ الْآيَتَينِ وَ الْأَحاديثَ، ثُمَّ ضَعْ خَطّاً تَحتَ الْجارِّ وَ الْمَجرورِ.

۱- ﴿وَ أَدْخِلْني بِرَحْمَتِكَ في عِبادِكَ الصّالِحينَ[1]﴾ النّمل: ۱۹

با رحمتت مرا در [صف] بندگان شایسته ات وارد کن. ✍ الْجارِّ وَ الْمَجرورِ: بِرَحْمَة، في عِبادِ

۲- ﴿ وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَومِ الْكافِرينَ﴾ آل عِمران: ۱٤۷

مارا بر قوم (مردم) کافر یاری کن. ✍ الْجارِّ وَ الْمَجرورِ: عَلَى الْقَوم

۳- أَدَبُ الْمَرْءِ خَيرٌ مِنْ ذَهَبِـهِ. رَسولُ اللّهِ ﷺ

ادب انسان از طلایش بهتر است. (ادب مرد به ز ثروت اوست. سنایی) ✍ الْجارِّ وَ الْمَجرورِ: مِنْ ذَهَبِ

۳. عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللّهِ فَإِنَّهُ نورُ الْقَلْبِ. أميرُ الْمُؤمنينَ عليٌّ عليه السلام

یاد خدا بر تو واجب است (باید خدا را یاد کنی)؛ زیرا آن روشنایی دل است. ✍ الْجارِّ وَ الْمَجرورِ: عَلَيْكَ، بِذِكْرِ

۴. جَمالُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ وَ ثَمَرَتُهُ الْعَمَلُ بِهِ. أميرُ الْمُؤمنينَ عليٌّ عليه السلام

زیبایی علم پراکندن آن ونتیجه اش عمل کردن به آن است. ✍ الْجارِّ وَ الْمَجرورِ: بِهِ

۱- عِبادِكَ الصّالِحينَ :بندگان شایسته‌ات

DaneshSad
دانش صد

● اَلتَّمْرينُ الرّابِعُ : عَيِّنِ الْكَلِماتِ الْمُتَرادِفَةَ وَ الْمُتَضادَّةَ. = ≠

بَعَثَ	صِغار	شاطِئ	أَرسَلَ	بَكىٰ	كِبار	أقَلّ	ضَوء	بَعُدَ	ساحِل
ضَحِكَ	ظَلام	أكثَر	بَغتَةً	قَرُبَ	دَفَعَ	فَجْأَةً	كَتَمَ	اِستَلَمَ	سَتَرَ

- بعث = أرسل(فرستاد)
- بَغتَةً = فَجأةً (ناگهان)
- صِغار ≠ كِبار (كودكان ≠ بزرگان)
- أقلّ≠ أكثر (كمتر ≠ بيشتر)
- بَعُدَ ≠ قَرُبَ (دور شد ≠ نزديک شد)
- شاطئ = ساحل (ساحل)
- كَتَمَ = سَتَرَ (پوشاند)
- بَكىٰ ≠ ضَحِكَ (گريه كرد ≠ خنديد)
- ضوء ≠ ظلام (نور، روشنايی ≠ تاريكی)
- دَفَعَ ≠ اِستَلَمَ (پرداخت ≠ دريافت)

● اَلتَّمْرينُ الْخامِسُ :تَرجِمْ كَلِماتِ الْجَدوَلِ الْمُتَقاطِعِ، ثُمَّ اكْتُبْ رَمزَهُ. «كَلِمَتانِ زائِدَتانِ»

يَبْلُغْنَ / صِغار / ذاكِرَة / عفا / بَكىٰ / مُنقِذ / مَرَق / أَوصَلَ / صَفَروا / غَنَّيتُم / سَمْع / طُيور / حادَّة / دَور / لَبونَة / كَذٰلِكَ / جَمارِك / زُيوت / سَمَّيْنا / ظاهِرَة / أَمْطَرَ / حَميم / ثُلوج / سِوار / رائِع

١)	كوچک‌ها
٢)	اين طور
٣)	تيز
٤)	پديده
٥)	سوت زدند
٦)	روغن‌ها
٧)	نقش
٨)	شنوايی
٩)	جالب
١٠)	نجات دهنده
١١)	ناميديم
١٢)	دستبند
١٣)	گرم و صميمی
١٤)	برف‌ها
١٥)	حافظه

رمز ⬇

ص	غ	ا	ر	
ك	ذ	ل	ك	
ح	ا	د	ة	
ظ	ا	ه	ر	ة
ص	ف	ر	و	ا
	ز	ی	و	ت
	د	و	ر	
	س	م	ع	
	ر	ا	ئ	ع
	م	ن	ق	ذ
س	م	ی	ن	ا
	س	و	ا	ر
	ح	م	ی	م
	ث	ل	و	ج
ذ	ا	ك	ر	ة

١٦)	پستاندار
١٧)	پرندگان
١٨)	رسانید
١٩)	باران بارید
٢٠)	بخشید
٢١)	می‌رسند
٢٢)	ترانه خواندید
٢٣)	گریه کرد

ل	ب	و	ن	ة
	ط	ی	و	ر
	أ	و	ص	ل
	أ	م	ط	ر
		ع	ف	ا
ی	ب	ل	غ	ن
غ	ن	ی	ت	م
	ب	ك	ی	

رمز جدول : قالَ أميرُ الْمُؤمنينَ عليٌّ عليه‌السلام: .....

اَلدَّهرُ يَوْمانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ (روزگار دو روز است: روزی به سود تو و روزی به زیان تو)

● اَلتَّمْرينُ السّادِسُ :تَرجِمِ الْآيَةَ وَ الْأحاديثَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإعرابِيَّ لِلْكَلِماتِ الْمُلَوَّنَةِ.

١- -﴿وَ يَقولُ الْكافِرُ يالَيتَني كُنتُ تُراباً[٣٩]﴾ النَّبَأ:٤٠ تُراب: خاک
و کافر می‌گوید: ای کاش من خاک بودم. - الكافِرُ : فاعل

٢- مُجالَسَةُ الْعُلَماءِ عِبادَةٌ. رَسولُ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله
همنشینی با دانشمندان عبادت است. - مُجالَسَةُ : مبتدأ / عِبادَةٌ : خبر

٣ - حُسْنُ السُّؤالِ نِصفُ الْعِلْمِ. رَسولُ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله
خوب پرسیدن نیمی از دانش است. - حُسْنُ : مبتدأ / نِصفُ : خبر

٤- اَلْعالِمُ بِلاعَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلاثَمَرٍ. رَسولُ اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله
عالم بی عمل مانند درخت بی ثمر است. - العالِمُ : مبتدا / كَالشَّجَر: خبر از نوع جار و مجرور/ بلا عمل، بلا ثمر: جار و مجرور

٥- إذا ماتَ الْإنسانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إلاّ مِنْ ثَلاثٍ :
صَدَقَةٍ جارِيَةٍ ، أوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ ، أوْ وَلَدٍ صالِحٍ يَدْعُو لَهُ. رَسولُ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله
هرگاه انسان بمیرد عملش قطع می شود بجز از سه کار :
صدقهٔ جاریه، یا علمی که از آن بهره مند می‌شود، یا فرزند صالحی که برایش دعای می‌کند.
- الإنسانُ : فاعل / عَمَلُ : فاعل

[٣٩] **تُراب:** خاک

أنوارُ القرآنِ برگرد

عيِّنْ في الْآيةِ الشَّريفَةِ تَرْجَمَةَ ما تَحْتَهُ خَطٌّ.

١- ﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكماً وَ أَلْحِقْني بِـالصّالِحين ... ﴾
پروردگارا، به من دانش ببخش و مرا به درستکاران پیوند بده؛

٢- ﴿وَ اجْعَلْـني مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعيمِ ... ﴾ ✍(وَرَثَة : جمعِ وارث؛ طَلَبَة : جِ طالب؛ كَسَبَة: جِ كاسِب؛ خَدَمَة: جِ خادِم)
و مرا از وارثان بهشت پرنعمت قرار بده؛

٣- ﴿وَ لا تُخْزِني يَومَ يُبعَثونَ﴾
و روزی که[مردم] برانگیخته می‌شوند، رسوایم مکن؛

٤- ﴿يَومَ لا يَنفَعُ مالٌ وَ لا بَنونَ﴾ الشُّعَراء: ٨٨ ، 87 ، 85 ، ٨٣
روزی که نه دارایی و نه فرزندان سود نمی‌رسانند؛

٥- ﴿فَاسْتَبِقوا الْخَيراتِ﴾ المائِدَة:٤٨
در کارهای خیر از هم پیشی بگیرید.

٦- ﴿وَ لا تَقولوا لِمَن يُقْتَلُ في سَبيلِ اللّهِ أَمواتٌ بَلْ أَحياءٌ وَ لٰكِنْ لاتَشعُرونَ﴾ اَلْبَقَرَة: ١٥٤
و به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرُده نگویید، بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید.
✍ أموات: مردگان، جِ ميْت است ولی داخل جمله، «مرده» ترجمه می کنیم./ أحياءٌ: زندگان، جِ حيّ است ولی در جمله، «زنده» ترجمه می کنیم.

اَلْبَحثُ الْعِلمِيُّ برگرد

اِبحَثْ عَنْ آياتٍ أَوْ أَحاديثَ أَوْ أَمثالٍ[٤٠] لَها مُعادِلٌ في الْأَدَبِ الْفارِسِيِّ، كَالْأَمثِلَةِ[٤١] التّالِيَةِ.

﴿وَ ما تُقَدِّموا لِأَنفُسِكُم مِن خَيرٍ تَجِدوهُ عِندَ اللّهِ﴾ اَلْبَقَرَة: ١١٠
برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، تو پیش فرست (سعدی شیرازی)

﴿وَ جزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثلُها فَمَنْ عَفا وَ أَصْلحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّهِ﴾ اَلشّورىٰ: ٤٠
بلی صامت سزای جنگ، جنگ است کُلوخ انداز را پاداشْ سنگ است (صامت بروجردی)

﴿فَإذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ﴾ آلُ عِمران: ١٥٩
گفت پیغمبر به آوازِ بلند با توکّل زانوی اُشتُر ببند (مولوی)

[٤٠] مفردِ أَمثالِ: مَثَل (ضرب المثل)
[٤١] مفردِ اَلْأَمثِلَة: مِثال (نمونه، مثال)